

[جهت پنجم: خلف وعده 1](#_Toc532030831)

[وعد اخباری 1](#_Toc532030832)

[دو شرط تحقق کذب 3](#_Toc532030833)

[قول به غیر علم و حرمت آن 3](#_Toc532030834)

[وعد انشائی: 4](#_Toc532030835)

[عموم من وجه بودن کذب و خلف وعده 5](#_Toc532030836)

[لزوم وفاء به وعد 5](#_Toc532030837)

[استدلال به روایات 5](#_Toc532030838)

[استدلال به آیات 6](#_Toc532030839)

[آیه "لم تقولون ما لاتفعلون" 6](#_Toc532030840)

[بیان آقای خوئی ذیل آیه 6](#_Toc532030841)

[نقد بیان آقای خوئی 7](#_Toc532030842)

[آیه "اوفوا بالعهد" 9](#_Toc532030843)

**موضوع**: خلف وعده /کذب /محرمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث راجع به کذب بود، رسیدیم به بحث خلف وعد که آیا خلف وعده مشمول کذب هست یا نیست؟

## جهت پنجم: خلف وعده

### وعد اخباری

وعده بر دو قسم است: گاهی وعده جنبه ی اخبار دارد، و ‌گاهی جنبه التزام. گاهی شما خبر می‌‌دهید که من فردا منزل هستم، اگر می‌‌خواهید منزلِ ما تشریف بیاورید مانعی نیست. این اخبار است. لکن گاهی اوقات انشاء می‌‌کنید یعنی ملتزم می‌‌شوید که فردا منزل بمانید.

اما اگر از اول بناء بر عملِ به وعده نباشد، مثل این که می‌‌گوید من فردا در منزل می‌‌مانم حال آن که بناء دارد فردا سفر برود، ‌این فرض از مصادیق واضح دروغ بوده و عموماتِ تحریمِ کذب شاملش می‌‌شود. یا اگر شک دارد که فردا در منزل خواهد ماند یا خیر، قولِ به این که «فردا می مانم» قول به غیر علم بوده و اگر نماند کشف می‌‌شود که کذب بوده است، زیرا اخبارِ مخالفِ واقع با وجودِ شک نیز از مصادیق کذب و حرام است ولو عقلا. بیان این مطلب ضمن یک مثال؛ اگر شخصی الان اخبار به خبری مشکوک کند که واقعا خلاف واقع است، و حین اخبارش شک در صدق داشته باشد و اتفاقا خبرش خلاف واقع از کار درآید عرف نسبت به وی خواهند گفت: دروغ گفت. مثل اینکه شما شک دارید که فلان شخص نماز می‌‌خواند یا خیر، و با این حال ‌بگویید: نماز نمی‌خواند، حال آن که ‌او هم اهل نماز است، وی در مقابل شما خواهد گفت: چرا دروغ می‌‌گویی؟ من نماز می‌‌خوانم. فلذا دروغ گفتن انحصار به فرض علمِ به مخالفت واقع ندارد.

حالت سومی نیز وجود دارد به این که شخص حین اخبار معتقد است فردا در منزل می ماند لکن تبدل رأی پیش آمده تصمیم به سفر می گیرد. در چنین فرضی وعدهِ وی وعدی است اخباری. حال بحث این است که آیا با سفر رفتن این شخص، وعده اخباریِ وی از مصادیق کذب شده و از جهت شرعی اشکال دارد یا خیر؟

آقای خوئی فرموده اند: نخیر، ‌چه اشکالی دارد؟! ‌آنچه حرام است ایجاد کذب است نه جعل الکلام السابق کاذبا. و اگر جعل الکلام السابق کاذبا حرمت داشته باشد که مشکلات بسیاری پیش خواهد آمد. به طور مثال: شما به شخصی می‌‌گویید: زید فردا منزل ما خواهد بود و بعد متوجه شدید که برنامه چنین نبوده و اشتباه کرده اید. اگر جعل الکلام السابق کاذبا حرام باشد بر شما لازم است با زید تماس گرفته و وی را قانع کنید که به منزل شما بیاید تا کلامِ سابقِ شما مخالف با واقع نگردد. حال آنکه حتی احتمالِ فقهیِ لزومِ این مطلب ثابت نیست. ایشان مثال به نماز زده و می فرماید: تکلم به کلام آدمی در نماز مبطل است، لکن آیا جعل الکلام السابق کلام الآدمی نیز مبطل است؟ مثلا در وسط نماز قرائت یا ذکر را قطع کرده و می خواهید «الحمد لله رب العالمین» بگویید، لکن تا «ال» را میگویید ‌تصمیم به عدم ادامه و قطع می گیرید حال آنکه از اول اراده ی تکلم به کل جمله ی «الحمد لله رب العالمین» و عدم قطع آن داشتید و در حین تکلم تصمیم به قطع گرفتید. و یا مثلا می خواهید بگویید: «ولا الضالین» لکن بگویید: «و لا الض». ‌اگر از ابتداء اراده کنید که «ولا الض» بگویید که نماز باطل خواهد بود بلاخلاف، اما اگر ‌از اول بناء‌ داشتید تا آخرش را بگویید و وسط کار پشیمان شدید، اشکالی ندارد.

البته اختلافی است. ‌بعضی‌ مثل آقای زنجانی می‌‌گویند تکلم به کلام آدمی مبطل است و فرقی ندارد از اول بناء بر تکلم به آن داشته باشید، یا اینکه با قطعِ کلام موجب تحقق آن را پدید آورید، چه از ابتداء تصمیم داشته باشید بگویید «ولا الض»، چه اینکه با تصمیم به قطعِ تکلمِ به «ولا الضالین» عبارتِ «ولا الض» را تکلم کنید. لکن آقای خوئی می‌‌فرمایند: نخیر‌، ظاهر «من تکلم اعاد الصلاة»[[1]](#footnote-1) این است که احداث تکلم به کلام آدمی بشود نه جعل الکلام السابق کلام الآدمی.

حرف‌ِ ما نسبت به کلام آقای خوئی این است که این شخص با تبدلِ رأی و تصمیم به مسافرت و به سفر رفتن موجبِ تحقق کذب مخبری می شود. لکن می‌‌خواهیم قدری واضح‌تر عرض کنیم چرا که واقعِ بحث، بحثی است مشکلی. در نماز واقعا شبهه وجود دارد، ‌بالاخره فرمایش آقای زنجانی خالی از وجه نیست چرا که تکلم به «و لا الض»، قرائتِ آیه قرآن یا گفتن ذکر الله نیست، پس مصداق «من تکلم اعاد الصلاة» می‌‌شود. البته شبهه انصراف «من تکلم اعاد الصلاة» از قطع کلمه در اثناء، شبهه ای است قوی. لکن ما نمی‌خواهیم تمرکز بر روی چیزی کنیم که نیاز به بحث دارد، بلکه می‌‌خواهیم مطلب روشن‌تری بگوییم تا غائله را ختم کنیم.

#### دو شرط تحقق کذب

به نظر ما اصلا آن چه که حرام است کذبِ مخبِری است نه کذب خَبری. کسی که فکر می‌‌کند راست می‌‌گوید و لو خبر وی واقعا خلاف واقع باشد عرف به چنین شخصی دروغگو نمی گوید. به طور مثال مرجع تقلیدی بر اساس گزارش اشتباه معتقد شده که در فلان شهر زلزله آمده است‌ بعد آمده و می‌‌گوید در فلان شهر زلزله شده، روایت نیز می‌‌خواند. در این جا کذب خبری واقع شده است، لکن نمی توان خطاب به وی گفت: دروغ گو. اصلا انصراف دروغ گفتن - و ‌نه خبر دروغ – به کذب مخبِری است یعنی تکلم به خبری که متکلم اعتقاد به مطابقت آن با واقع نداشته باشد. علی هذا کذب دو شرط دارد: 1) خلاف واقع بودن، 2) اعتقاد نداشتنِ متکلم به مطابقتِ خبرش با واقع.

#### قول به غیر علم و حرمت آن

و اما اگر شخصی قصد مسافرت دارد لکن بگوید نمی‌روم، و اتفاقا مسافرت نیز نرود، این شخص دروغ نگفته است چرا که خبرش مخالف واقع نیست. لکن مرتکب حرام شده، زیرا وقتی قول به غیر علم حرام بود قول به ما یعلم بعدمه به طریق اولی خلاف است. حق الله علی العباد ان یکفوا عما لایعلمون[[2]](#footnote-2)، لاتقل ما لاتعلم[[3]](#footnote-3).

بحث در این است که در وعد اخباری در دو فرض کذب محقق خواهد شد: 1). این‌که بداند وفا نمی‌کند ولی خبر بدهد. 2). این‌که شک دارد وفا می‌‌کند یا نه و بعدا نیز وفا نکند. در این دو فرض کذب است و عمومات حرمت کذب شامل می‌‌شود.

### وعد انشائی:

واما وعد انشائی یعنی قول دادن، متعهد شدن. این قسم اصلا از مقوله اخبار نیست؛ زیرا خبر محتمل الصدق و الکذب است. قول می‌‌دهم که این هفته در خانه باشم ولی بناء هم دارم به قولم عمل نکنم، چرا مصداق کذب باشد؟ مثل التزام‌هایی که افراد در گرماگرم عقد و ازدواج به یکدیگر می دهند که نخواهم گذاشت سختی بکشی، همیشه همراه تو خواهم بود و ...این قسم ولو بناء بر عمل نیز ندارد مصداق کذب نیست.

چنین شخصی ولو کاذب الوعد است لکن ‌عرفا مصداق عمومات کذب نیست؛ و عمومات کذب انصراف دارد به همان کذب مطلق که ظهور در کذب اخباری دارد، حال آن که این قسم ‌کذب مقید است و نه مطلق.

بله؛ اگر بگوید تو را به سفر خواهم برد اخبار است، اما اگر بگوید متعهد می‌‌شوم که هیچگاه به شما سختی ندهم، این کذب نیست و اصلا ‌اگر متعهد نمی‌شد که عقد باطل بود چون ازدواج مبنی بر تعهد بود. اما اگر اعتراض شود که چرا به تعهدت عمل نکردی، در جواب خواهد گفت: کم له من نظیر!!!.لکن نمی توان این شخص را دروغگو خطاب کرد و لااقل شبهه انصراف حرمت کذب از چنین موردی وجود دارد. بله، ‌کاذب الوعد می‌‌گویند، کاذب به قول مقید مثل ماء مضاف در مقابل صادق الوعد.

و اما در مورد آیه شریفه ﴿اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یشهد انک لرسوله و لکن المنافقین هم الکاذبون﴾ یعنی «کاذبون فی قولهم بانا نشهد انک لرسوله» یعنی کذبشان به اعتبار شهادتشان بوده است که شهادت به رسالت حضرت رسول صلی الله علیه وآله داده اند و شهادت به معنای انتحال به اسلام است حال آن که این دسته انتحالی به اسلام نداشتند.

نکته ای در مورد آیه ﴿و اذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد﴾ ذکر کنیم. در روایت آمده است ایشان قول داد تا زمان مراجعتِ شخصی در محلی بماند، به طول یک سال در آنجا باقی ماند تا وی برگردد و ایشان به وعده اش عمل کند. بعض روایات یک سال را گفته اند، بعض دیگر سه روز را ضبط کرده اند. حال اگر یک سال هم باشد باید تناسبی در بین باشد، ‌مثل اینکه ایشان در مکه بوده، شخصی به ایشان قول داده که به ایران رفته کالای خود را به فروش رسانده بازمی گردم تا به مسافرت برویم. چنین مثالی با صبر یک ساله تناسب دارد. لکن بعض امثله چنین تناسبی ندارند مثل این‌که شما ساعت هشت با شخصی در خیابان صفاییه قرار گذاشته اید و آن شخص خلف وعده کرده؛ ساعت دو بعدازظهر آمده می‌‌بیند همچنان ایستاده اید، مسلما به شما صادق الوعد نخواهد گفت؛ بالاخره باید طوری روایات را فهمید تا غیرعقلائی نشود.

و اما در مورد روایت «عدتک لزوجتک[[4]](#footnote-4)» بعدا بحث تفصیلی خواهیم نمود لکن اجمالا اینکه؛ اولا: ممکن است اخباری باشد، و به فرض ‌اگر انشائی نیز باشد استعمال اعم از حقیقت است. ثانیا: این روایت سندا ضعیف است.

### عموم من وجه بودن کذب و خلف وعده

نتیجه آن که بین حرمت کذب و بین خلف وعد عموم من وجه است و این‌گونه نیست که هر خلف وعدی مصداق کذب محرم باشد.

### لزوم وفاء به وعد

اما برای اثبات اصل وجوب وفاء به وعد - چه انشائیِ آن و چه اخباریِ آن- استدلال شده است بر آیات و روایات.

#### استدلال به روایات

اما نسبت به روایات که شکی نیست. ‌روایاتی معتبره و واضح الدلالة دلالت بر وجوب وفاء به وعد دارند. به عنوان نمونه صحیحه هشام: «قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول: عِدَةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخُلْفِ اللَّهِ بَدَأَ وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ»[[5]](#footnote-5)، وعده به مومن حکم نذر را دارد الا اینکه کفاره حنث نذر در آن نیست، و الا در اصل حرمت اشتراک دارند. این روایت خلف وعده را مصداق ﴿کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لاتفعلون﴾ دانسته است و فرموده است کسی که خلف وعده کند نافرمانی خدا کرده و متعرض سخط الهی شده است.

سند روایت، اعلائی است. کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت علیه السلام.

روایت بعدی که این نیز صحیحه است، صحیحه شعیب العقرقوفی: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیف اذا وعد[[6]](#footnote-6)، ظاهرا روایت ملازمه بین ایمان و وفاء به عهد است به این صورت که ایمان به خدا و قیامت منوط به وفاء‌ به وعده است و ترک آن دالی بر عدم ایمان. از آنجا که ایمان به خدا وجوب دارد عملی که موجب انتفاء این امرِ واجب باشد حرام خواهد بود.

بله، اگر تعبیرِ «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر یفی بما وعد» بود، ممکن بود گفته شود لسانِ روایت، لسان اخبار از علامات مؤمن است. حال آن که لسان روایت آمرانه است؛ «فلیف» آورده است و نه «یفی».

روایت سوم موثقه سماعة است: «عن ابی عبدالله علیه السلام من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم کان ممن حرمت غیبته و کملت مروته و ظهر عدله و وجبت اخوته[[7]](#footnote-7). که مفهوم آن دلالت بر آن دارد که اگر کسی خلف وعده کند عدالت ندارد.

بله، فراز «حرمت غیبته» یا در مقام بیان شدت تحریم غیبت چنین شصی است یا اگر هم این توجیه را مقبول نباشد با تفکیک در حجیت از دلالت روایت در این فقره رفع ید می کنیم چرا که حرمت غیبت منحصر به عادل نیست.

نتیجه این که دلالت روایات بر مدعا تمام است و کسی مناقشه در دلالت روایات نکرده است.

#### استدلال به آیات

##### آیه "لم تقولون ما لاتفعلون"

به دو آیه در مقام استدلال شده است. اولین آنها آیه شریفه ﴿یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لاتفعلون﴾[[8]](#footnote-8).

###### بیان آقای خوئی ذیل آیه

آقای خوئی فرموده اند: این آیه شریفه دلالتی بر حرمت خلف وعده نمی‌کند[[9]](#footnote-9). بلکه می‌‌گوید «چرا سخنی می‌‌گویید که عمل نمی‌کنید؟!» نه این‌که «چرا عمل نمی‌کنید به سخنی که می‌‌گویید» و فرق بین این دو معنا واضح است.

گاهی می‌‌گویند: چرا سخنی می‌‌گویید که عمل نمی‌کنید. یعنی سخن گفتنتان راجع به چیزی که عامل به آن نیستید، درست نیست؛ که مصداق آن را در دو جا می باشد؛ 1). جایی که آمر به معروف خودش تارکِ معروف و ناهی از منکر مرتکبِ منکر باشد. 2). کسانی که خبر از مطالبی که علم به کذبش دارند می دهند.

گاهی می‌‌گویند: چرا سخنی که گفتید عمل نکردید. دومین گفتار اشاره به خلف وعد است.

البته ظاهر کلام آقای خوئی این است که استشهاد روایات به آیه ی شریفه –نظیر صحیحه هشام- در مقام استدال بر حرمت خلف وعد را قبول کرده اند، لکن حرفشان این است که اگر استشهاد روایات نبود، آیه دلالتی بر مطلب نداشت.

در نهج البلاغة در عهد مالک اشتر، تعبیر چنین است: ﴿و ایاک و المنّ علی رعیتک باحسانک، أو ان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک، فان المن یفسد الاحسان و الخلف یوجب المقت عند الله و الناس قال الله تعالی کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لاتفعلون﴾[[10]](#footnote-10).

مالک اشتر! بپرهیز از این‌که احسان به مردم بکنی و بر آن‌ها منت بگذاری ‌و بپرهیز از این‌که به مردم وعده بدهی و خلف وعده کنی، که منت گذاشتن احسان را فاسد کرده و خلف وعده موجب سخص الهی و غضب مردم می باشد سپس حضرت به آیه ی مذکوره استشهاد می کند.

نکته: کسانی که در سند نهج البلاغة تشکیک می کنند در خصوصِ عهد مالک اشتر تشکیک بی معناست چرا که شیخ طوسی در فهرست سند صحیح دارد به عهد مالک اشتر دارد. «اخبرنا بالعهد ابن ابی جید عن محمد بن الحسن عن الحمیری عن هارون بن مسلم و الحسن بن ظریف جمیعا عن الحسین بن علوان عن سعد بن طریف عن الاصبغ النباتة عن امیرالمؤمنین علیه السلام[[11]](#footnote-11)».

این عهد معروف بوده و عبارتی که ذکر شد در تعابیر نقلهای مختلفِ عهد به شکل واحد ذکر شده است.

###### نقد بیان آقای خوئی

انصاف این است که مطلب آقای خوئی صحیح نیست و آیه متضمن بیانی عرفی است. عرف به کسی که خلف وعد می‌‌کند نیز چنین خطاب می کند: چرا حرفی می‌‌زنی که عمل نمی‌کنی؟ لذا عرفا این آیه بر خلف وعد هم تطبیق می‌‌شود. لذا به نظر ما آیه شریفه -با غض نظر از استشهاد به آن در روایات- شامل خلف وعده می‌‌شود عرفا .

اما مطلب آقای خوئی که «ظاهر آیه دو مورد را علی سبیل مانعه الخلو شامل می شود» را ‌ما نفهمیدیم. ایشان دو قسم را مصداق آیه دانستند. مصداق دوم در بیان ایشان کسانی بودند که خبر از مطالبی می دادند که عالم به کذبش بودند. خب؛ این مصداق راجع به اخبار از چیزی است که مخبِر به آن عمل نمی‌کند، و خلف وعده نیز چنین است. الا اینکه گفته شود مصداق دوم منحصرا متعرض بیان وعد اخباری است که وعده دهنده به آن عمل نمی کند نه هر دروغی!!!.

و اما کلام ایشان ذیل مصداق اول که امر به معروف از جانبِ شخصی که خود تارکِ معروف است بدتر از ترغیب مردم به ترک معروف است. و اگر شخصِ تارک الصلاتی مردم را ترغیب به ترک نماز کند به اندازه ی تشویقش به اتیان نماز تاثیر سوء ندارد. -و هکذا در نهی عاملِ منکر از آن منکر-، این سؤال را پیش می آورد که: آیا اگر شخصی غیبت می کند نعوذبالله، نباید ‌دیگران را نهی از غیبت کند به این دلیل که خود مبتلاست؟! ارتباطی بین این دو نیست، دو وظیفه مستقل است امر به معروف و عمل به معروف؛ ترک منکر و نهی از آن. عمل زشتِ چنین شخصی ارتکابِ غیبت است نه نهیِ دیگران از ارتکاب.

و اصلا امر به معروف از جانب تارکِ معروف را ایشان چگونه ترغیب به ترکِ معروف دانسته اند؟! اگر مبتلای به غیبت شما را نهی از غیبت کند در قبال وی خواهید گفت: نه، ‌بگذار بیشتر غیبت کنم چرا که این شخص خودش مرتکب غیبت می‌‌شود؟! نهایتا این که امر وی تاثیر ندارد نه اینکه تاثیر منفی دارد. و اگر هم تاثیر منفی در بین باشد حاصل عملکردِ بد وی است نه نصیحت کردن او. لذا در شرائط وجوب امر به معروف و نهی از منکر عامل بودن به معروف و تارک بودن منکر ذکر نشده است. بسیاری از مردم اصلا از معروفیت معروف و منکریت منکر بی خبر می باشند و چه بسا نهی شما دلِ مخاطب را -ولو مطلع باشد- نرم کند.

واما بیان مرحوم آقای طباطبایی در المیزان[[12]](#footnote-12) که موردِ آیه بحث جهاد و افرادی است که قبل از شروع جنگ شعار حماسی سر می‌‌دادند و همین که امر به جهاد نازل می‌‌شد متواری می‌‌شدند، - فلذا آیه شریفه در مقام توبیخشان نازل شده و آیات بعدی در مورد جهاد م است ﴿ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانه بنیان مرصوص ‌هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تجاهدون فی سبیل الله و رسوله﴾- نهایتا تبیین کننده ی مورد آیه است و واضح است که ‌مورد مقید اطلاق آیه نیست. لذا به نظر ما دلالت آیه بر مدعا تمام است.

نتیجه آن که به نظر ما آیه مطلق بوده، وعد اخباری و وعد انشائی را نیز شامل است؛ به این بیان که متفاهم عرفی از آیه شریفه این است که قول و فعل انسانی باید با یکدیگر مطابقت داشته باشد.

##### آیه "اوفوا بالعهد"

واما دلالت آیه ی شریفه ﴿اوفوا بالعهد﴾[[13]](#footnote-13) نیز بر وعد انشائی و لزوم آن خوب است.

پس به نظر ما دلالت آيات و روایات بر حرمت خلف وعد تام است اما چرا فقهاء فتوی به حرمت نداده اند؟!. مشهور معاصرین احتیاط کردند: ‌آقای سیستانی، آقای وحید، آقای زنجانی احتیاط واجب کرده اند که خلف وعده نشود البته با تفاصیلی که در مباحث آتی خواهد آمد ان شاء الله.

1. راجع [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج7، ص281، أبواب بطلان الصلاه بالکلام، باب25، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/7/281/اعاده) «مَنْ تَكَلَّمَ فِي صَلَاتِهِ مُتَعَمِّداً فَعَلَيْهِ إِعَادَةُ الصَّلَاةِ». [↑](#footnote-ref-1)
2. راجع [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص43.](http://lib.eshia.ir/11005/1/43/العباد) سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ قَالَ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَ يَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ. [↑](#footnote-ref-2)
3. [نهج البلاغة ط - دار الكتاب اللبنانی، السید الرضیّ، ج، ص43.](http://lib.eshia.ir/10419//43/تعلم) [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج12، ص252، أبواب جواز الکذب فی الاصلاح دون الصدق فی الفساد، باب141، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/252/عدتک) [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج12، ص165، أبواب استحباب الصدق فی الوعد، باب109، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/165/مقتا) [↑](#footnote-ref-5)
6. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج12، ص165، أبواب باب استحباب الصدق فی الوعد، باب، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/165/فلیف) [↑](#footnote-ref-6)
7. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج8، ص316، أبواب عدم جواز الاقتداء بالفاسق، باب11، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/8/316/کملت%20) [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره صف، آيه 2 و 3. [↑](#footnote-ref-8)
9. [مصباح الفقاهة، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص394.](http://lib.eshia.ir/10155/1/394/تقولون) [↑](#footnote-ref-9)
10. [نهج البلاغة ط - دار الكتاب اللبنانی، السید الرضیّ، ج، ص382.](http://lib.eshia.ir/10419//382/الاحسان) [↑](#footnote-ref-10)
11. [الفهرست، شیخ طوسی، ج، ص38.](http://lib.eshia.ir/14010//38/الاصبغ) [↑](#footnote-ref-11)
12. [المیزان فی تفسیر القرآن، السید محمد حسین الطباطبائی، ج19، ص249.](http://lib.eshia.ir/12016/19/249/تثاقلهم) [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره اسراء، آيه 34. [↑](#footnote-ref-13)